

رفتارشناسی مردم کوفه در نهضت حسینی

علی شیخیان

به راستی چرا آن گونه که از تاریخ برمی آید مردم کوفه علی رغم دعوت اولیه انبیا و شهدا (ع) از یاری و همراهی حضرت نه تنها سر باز زدند بلکه در کنار دشمنان امام (ع) قرار گرفتند؟ در مراحل تاریخی پیش از عاشورا و پس از آن نیز چنین رفتارهایی را از مردم کوفه در تاریخ سراغ داریم. آیا به راستی متن مردم کوفه و توده آنان چنان که معروف است، همین گونه بوده اند و آیا به راستی در کربلا کسانی که در مقابل امام حسین (ع) شمشیر کشیدند، همه از بدنه و متن اصلی مردم کوفه بودند؟ برخی صاحب نظران چنین نگاهی به کوفه ندارند ولی نگاهی که نوعاً به مردم کوفه می شود همان است که در اذهان عمومی نیز وجود دارد. مقاله ای که پیش روی دارید از همین منظر معروف به مردم کوفه نگریسته است. نویسنده در مقاله خود، در پی یافتن پاسخ مستدل به این پرسش است که چه عوامل و زمینه هایی در جامعه و آحاد مردم کوفه، سبب جدایی آنان از یاری رساندن به شهدا (ع) شده است. وی پیشینه مردم کوفه قبل از حادثه کربلا را بررسی و فایده جهادگری و تن دادن به ننگی که با شهادت امیرالمؤمنین (ع) و امام جتبی (ع) امانگیرشان شده می داند.

نویسنده علل و عوامل ریزش کوفیان از گره امام حسین (ع) را دنیاخواهی، وحشت از اختناق امویان و وابستگی مردم به حکومت، تابع حساساست بودن، نظام ناپذیری کوفیان و این الوقت بودن آنان می داند و برای نمونه، سه مصداق را نیز بازگویی کند.



◀ پیشینه کوفه

پس از پیروزی مسلمانان در جنگ‌های قادسیه و جلولاء (۱۵ - ۱۶هـ) خلیفه دوم به فرمانده سپاه خود - سعد بن ابی وقاص - دستور داد تا برای تحکیم مواضع و انجام مقدمات حملات بعدی به ایران، در منطقه فرات بماند. او نیز با همکاری سلمان فارسی و حذیفه بن یمان، سرزمین کوفه را در نظر گرفت و سنگ بنای کوفه در سال ۱۷ هجری به عنوان پادگانی که پذیرای گروه‌های مختلف جنگی بود گذاشته شد.^۱ مهاجرین جنگی می‌توانستند ضمن اقامت در آنجا و حفظ آمادگی دفاعی، در مواقع لزوم بهره‌دهی نظامی نیز داشته باشند.

علاقه خلیفه دوم به کوفه و اهل آن و دادن القاب «دارالهجره»، «کنز الایمان»، «جمجمه العرب» و «رأس اهل الاسلام»^۲، توجه خاص او به وضع مالی فاتحان قادسیه مستقر در کوفه، وجود زمینه‌های اشتغال پس از فروپاشی ساسانیان و عواملی از این قبیل جاذبه‌های هجوم مهاجران و سکونت در این شهر شد.

گروه‌های مختلف قبایل عرب، اسیران ایرانی که شریعت اسلام را پذیرفته بودند، صنعتگران و پیشه‌وران ایرانی، زنان ایرانی که به عقد فاتحان درآمده بودند، کشاورزان و روستائیان فقیر ایرانی که سقوط ساسانی، زمینه‌کار را در کوفه برایشان فراهم آورده بود و... ترکیب جمعیتی نامتجانسی را برای کوفه در حال توسعه به وجود آورد.

این بافت جمعیتی ناهمگون که کوفه را عرصه ابراز تمایلات گونه‌گون قرار داده بود، پس از دوره‌ای کوتاه، وسیله‌ای برای افروختن آتش فتنه و آشوب شد و حوادث تلخ تاریخی و هرج و مرج‌هایی را در حوزه حکومتی اسلامی پدید آورد و از سویی مردمانی پرورش داد با این خصایل: دستخوش احساسات تند، قابلیت تحریک آنی، عاقبت‌نیندیشی، اخذ تصمیم سریع و پشیمانی فوری، غدر، حیله، بی‌وفایی و...

تاریخ گواهی می‌دهد که در این سرزمین آنچه به کار مردم نمی‌آمد، سخنی بود که از واقع بینی و خیرخواهی برخیزد و آنچه را به جان می‌خریدند، گفتاری بود که عاطفه و احساس را تحریک کند.

در پس آن رگ‌های قوی و آوای درشت، غدر و حیله‌ای نهفته بود که هر انسانی را می‌فریفت. هرگاه حاکمی ستمکار بر آنان غالب بود، در خانه‌ها می‌خزیدند و هرگاه ضعف حکومت بر آنان علنی می‌شد، به توطئه و شورش بر می‌خواستند.

مسئله اصلی این نوشتار، یافتن پاسخی مستدل به این فرضیه است که:



وجود چه عوامل و زمینه‌هایی در جامعه و آحاد مردم کوفه، سبب جدایی آنان از یاری سالار شهیدان و ریزش از جناح حقگرایان شد؟
بی‌تردید در این رهگذر از کلام گهربار معصومان و تحلیل واقع‌بینانه تاریخ، در حدّ لزوم بهره خواهیم برد.

◁ کوفه در عصر علی(ع)

کوفیان اولین کسانی بودند که با هدایت مالک اشتر با علی(ع) دست بیعت دادند.^۳ آنگاه امام(ع) در سال ۳۶ هجری با هزار مرد جنگی اهل مدینه به کوفه رهسپار و آنان با ۱۲ هزار جنگجو به حضرت ملحق شدند.^۴ این گروه، امام را در مقابل هم‌پیمانی بصره - مکه در جمل یاری دادند و امام آنجا را مرکز خلافت اسلامی قرار دادند.

در سایه حکومت علوی، مذهب شیعه و پیروی آل محمد(ص) در آنجا رواج یافت و مهد تشیع، زادگاه اصالت‌ها و بستر فضیلت‌های شیعی شد، اما در جامعهٔ پرخروش، همیشه یک طبقه از مردم نمایشگر شور و خروش آن جامعه‌اند و این گروه اندک، عمل قهرمانانه‌ای انجام می‌دهند و تمامی آن جامعه را در قهرمانی، شور آفرینی و حماسه شهرت می‌دهند. کوفه نیز چنین بود.

شهری بود که امیرالمؤمنین علی(ع) در میان همهٔ بلاد اسلامی، آنجا را برای خلافت برگزیده بود. اینان در تمامی جنگ‌های امام حضور داشتند، امام حسین(ع) را به شهر خویش خواندند، بذر غالب جنبش‌های ضد اموی و عباسی در این شهر روئید، مردان حماسه‌آفرین تاریخ شیعه بیشتر از همه جا در کوفه بود اما چگونه است در جایی که آن‌همه شگفتی از جلوه‌های عظیم انسانی از خود بروز می‌دهد، یک‌باره مظهر سستی، بی‌وفایی، تنبلی و غدر و حيله باشد. باید گفت: آن حماسه‌های عظیم از آن‌قلیل مردان خداجویی بود که پروانه‌سان گرد شمع وجود ولایت بودند و آن زشتی‌ها از تودهٔ مردم و سران قبایل باطل‌گرا بود.

از زمان ورود امام به آن شهر، همواره دو گروه در کوفه در دو موضع بودند:

الف. رهبرانی مانند مالک که به امام توصیه جنگ با معاویه را می‌کردند و خود را غیر مشروط در اختیار امام قرار دادند.

ب. رهبران قبیله‌ای که هیچ تمایلی به جنگ نداشتند اما برای حفظ موقعیت خویش به



ظاهر با امام همراه جنگ می شدند و علاوه بر اینان، توده های وسیعی از کوفیان بودند که در ظاهر متمایل به امام ولی از مواجهه با هر خطری گریزان بودند. هرگاه امید فتح بود در کنار امام بودند و هرگاه امیدها را رو به زوال می دیدند، حضرت را تنها می گذاشتند. آنان فاقد شهامت لازم و یا ثبات قدم در مرحله آزمون بودند.

اینان با هدایت رهبران گمراهشان، دعوت حضرت مبنی بر مقابله با تعرضات معاویه را پاسخی نمی گفتند، و اگر می گفتند فاجعه شومی مثل حکمیت را خلق می کردند و اندیشه خارجگیری را بنیان می گذاشتند.

نهج البلاغه مملو از دردها و رنجهای علی (ع) از این مردم و شاهد صدقی بر صفات نکوهیده و سیره ناپسندی است که خصلت این مردم بود.

امیر مؤمنان (ع) در بیان جهادگریزی کوفیان می فرماید:

«هرگاه شما را به جهاد با دشمنانتان می خوانم، چشمانتان در کاسه می گردد، گویی به گرداب مرگ افتاده اید و یا در فراموشی و مستی به سر می برید. باب فهم سخنانم بر شما بسته است، گویی دیو در دلتان جای گرفته و دیوانه اید.»^۵

و در جایی دیگر در همین خصلت کوفیان می فرماید:

«هرگاه لشکر کوچکی از شامیان به سرزمینتان نزدیک شود، هنر مردانتان این است که در خانه های خویش را فرو بندند و چونان سوسمار به سوراخ های خویش خزند یا همانند کفتاران گریزگاهی جویند... شما در صحنه حرف و شعار بسیارید، اما در پس پرچم های پیکار اندک.»^۶

غدر و حیله و بی وفایی خصیصه زشت دیگری است که امام بارها در کلام خود، کوفیان را به این جهت سرزنش می فرمود:

«ای کوفیان! گرفتاری من با شما در دو سه چیز خلاصه می شود: کربهایی صاحب گوش، لال هایی زبان دراز و گورانی چشم دارید. نه در برخوردها آزادگی و صداقتتان هست و نه در هنگامه گرفتاری برادرانی مورد اعتمادید.»^۷

و نیز می فرماید:

«ای نامردان به صورت مرد، ای بی خردان! ناز پرورد! کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم که به خدا پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت.»^۸

و فرجام این جهادگریزی ها و بی وفایی ها به امام علی (ع)، نفرین های متعدد حضرت در ناسپاسی آنها بود و ننگی که با به شهادت رساندن حیدر کرار در محراب عبادت، برای همیشه تاریخ بر پیشانی کوفیان پیمان شکن ماندگار شد.



◀ کوفه در عصر امام حسین (ع)

با آغاز امامت امام مجتبی (ع)، چهل هزار کوفی، نخستین مردمی بودند که در جهان اسلام با آن حضرت بیعت کردند.^۹ قیس بن سعد، فرمانده سپاه امام علی (ع)، تقاضا کرد تا به عنوان اولین بیعت کننده، بیعت را بر اساس قرآن، سنت پیامبر و جنگ با دشمنان خدا قرار دهد، اما امام که از تردید و بی وفایی کوفیان در آزمایش بیمناک بود، شرط سوّم را حذف کرد.^{۱۰} روز بیعت تمامی چهل هزار کوفی در موضوع بیعت متفق بودند اما این بیعت که در مجاورت آوردگاه جنگ‌های جمل، صفین و نهروان انجام شد، همچنان آغشته به وسوسه‌ها و دلوپسی‌های تردیدانگیز بود. در آن روز، کثیری از کسان مقتولان طرفین این پیکارها در کوفه می‌زیستند که با کشتگاه خود هم رأی بوده و آرزوی انتقام خون آنان را داشتند.

بسیاری از بیعت کنندگان که جلوه‌های دلفریب مادی به مرزهای عقیده‌اشان تجاوز کرده بود، می‌پنداشتند که بیعت با امام، خواسته‌ها و تمایلات نفسانی آنها را اشباع می‌کند. روی دیگر سکه، خزائن شام بود که پیوسته جلوه دلپذیر زر‌ها و وعده‌ها را در دیدگان این مردم قرار می‌داد و دل از کفشان می‌ربود و امام نیز از این پنهان کاری‌ها مطلع بود. در همین بدو کار، جناح امویان مانند اشعث، شبت و... در مکاتبه‌ای مخفی، فرمانبرداری خود از معاویه را اعلام و مشوق او در حرکت به سوی کوفه شدند. آنان ضمانت کردند که هرگاه سپاه دشمن به اردوگاه امام نزدیک شود، امام را دست‌بسته تحویل معاویه دهند و یا ناگهانی او را بکشند.^{۱۱}

معاویه هم پذیرفت که با کشتن امام (ع)، به آنان صد هزار درهم، فرماندهی یکی از لشکرها و ازدواج با یکی از دخترانش را عطا کند. از آن پس امام همیشه در زیر لباس زره می‌پوشید، تا جایی که یک‌بار در حین نماز بر او تیر افکندند و زره مانع جراحات شد.^{۱۲} امام حسن (ع) که خوی نامردمی کوفیان را می‌شناخت، علی‌رغم اصرار آنان، دست به کار جنگ با معاویه نشد تا آنکه معاویه مهیای جنگ با کوفه شد. امام نیز اعلان جهاد فرمود و به دعوتش مؤمنان با اخلاص و حاملان قرآن نظیر حجر بن عدی، ابو ایوب، صعصعه، میثم، عدی بن حاتم و... گردش جمع شده و جناح نیرومند جبهه امام را ایجاد کردند. اما در کنار اینان، غداران جنگ‌گریزی بودند که پس از دعوت امام در اردوگاه نخیله، سکوت محض اختیار کردند و حتی با یک کلمه هم پاسخ حضرتش را ندادند.^{۱۳}



امام ده روز در نخيله ماند، اما تنها چهار هزار نفر بيشتر به يارى اش نيامدند. لذا فرمود: مرا فريقتيد همچنان كه خليفه پيشين را فريخته بوديد.^{۱۴}

آنگاه امام سردارى از قبيله كنده را با سپاهى به انبار فرستاد، اما او در مقابل وعده‌هاى معاويه به دشمن پيوست، امام با شنيدن اين خبر فرمود: «بارها گفته‌ام كه در شما وفايى نيست و شما بندگان دنياييد.»

سپس سردارى از قبيله مراد را فرستاد و فرمود كه او هم خيانت مى‌كند. مرادى با سوگندهاى كه كوه تاب آن را ندارد تأكيد كرد كه وفادار مى‌ماند، اما او نيز در برابر قاصدان معاويه فريخته شد.^{۱۵}

ديرى نپائيد كه عبید الله بن عباس، فرمانده كل سپاه امام، به همراه هشت هزار كوفى ديگر در مقابل وعده يك ميليون درهمى معاويه به اردوگاه او پيوست.^{۱۶}

سرانجام بى وفايى‌ها به جايى رسيد كه كوفيان تحت تاثير اين شايعه معاويه كه امام تن به صلح داده و قيس فرمانده سپاه امام به شهادت رسيده، در مدائن بر حضرت هجوم آوردند، خيمه‌اش را غارت کرده و با خنجر يك كوفى ديگر، رانش را مجروح كردند و امام حسن (ع) با پيكرى مجروح و خون‌آلود به سوى كوفه رهسپار شد.^{۱۷}

◁ امام حسين (ع)، كوفه و ريزش‌ها

□ بافت فكري كوفيان در عصر قيام

جمعيت مسلمان كوفه از نظر فكري، همزمان با قيام سالار شهيدان متشكل بودند از:

شيعيان على (ع)، هواداران بنى اميه، خوارج و بى تفاوت‌ها

شيعيان خود دو گروه بودند: رؤسا و مردم عادى

از رؤساي شيعه كه مى‌توان به سليمان بن صرد، مسيب بن نجبه، مسلم بن عوسجه، حبيب بن مظاهر، ابو ثمامه صائدى و... اشاره كرد، غالب ياوران على (ع) در جنگ‌هاى آن حضرت بودند. اينان كه قلباً به خاندان رسالت معتقد بودند، كسانى اند كه پس از مرگ معاويه، به امام حسين نامه نوشته و حضرت را به كوفه دعوت كردند^{۱۸}؛ مع الاسف ردّ پايى از اينان در تنهائى مسلم ابن عقيلى نمى‌بينيم.

شيعيان عادى كه درصد قابل ملاحظه‌اى از مردم كوفه را تشكيل مى‌دادند، گرچه علاقه‌مند به خاندان عصمت بودند، اما رفتار مستبدانه زياد و پسرش عبیدالله با شيعيان و



سیاست‌های کلان اموی و در شیعه‌زدایی جامعه کوفه، ترس عجیبی در دل آنها نهاده بود که تا احتمال پیروزی در حادثه‌ای را نمی‌دادند، مشارکت نمی‌کردند. قیام مسلم بن عقیل و یاری‌رسانی ابتدایی مردم به او، نمونه‌ای از این گونه است.

هواداران بنی‌امیه: رهبری طرفداران حزب اموی در کوفه بر عهده افرادی مانند عمرو بن حجاج، یزید بن حرث، عمرو بن حرث، عبدالله بن مسلم، عماره بن عقبه، عمر بن سعد و... بود که با گذشت بیست سال حاکمیت امویان در کوفه و پیش از آن تشویق عثمان مبنی بر تعویض زمینهای اینان در مدینه و کوفه، از نظر مالی و موقعیت اجتماعی نسبت به سایر قبایل کوفه برتری یافتند.^{۱۹}

رؤسا و متنفذان بیشتر قبایل که ارتباط نزدیکی با حکومت شام داشتند، در این حزب بودند و این امر سبب گرایش بسیاری از مردم به این گروه شده بود.

○ **خوارج:** اینان پس از سرکوبی در جنگ نهران، به واسطه سیاستهای غیر اسلامی و ازدیاد ناراضیان جدید، دوباره قدرت گرفتند و چند بار نیز قیام کردند و توسط زیاد و عبیدالله سرکوب شدند؛ این گروه در عاشورا نقش چندانی نداشتند.

○ **شکاک‌ها:** افرادی بودند که تحت تأثیر تبلیغات خوارج قرار گرفته بودند، بدون اینکه جزو آنان باشند و پیوسته در حال تردید و دودلی بودند. گویا این عده در اصل دین، تردید و تزلزل داشته‌اند.^{۲۰}

به هر حال اینان جمعی از ساکنان کوفه و فرومایگان آن اجتماع بودند که خود به خود نه قصد نیکی داشتند و نه توانایی بدی. با این وصف، وجود آنان خود مایه شر و وسیله فساد و آلت بی‌اراده‌ای در دست اخلال‌گران و فتنه‌جویان بود.

○ **الحمراء:** به گفته طبری، اینان بیست هزار مرد مسلح کوفی بودند که دارای نژادی مخلوط از اولاد بردگان و موالی بودند و شاید بیشتر اینان اولاد کنیزان اسیر در جنگ جلولاء بودند. این گروه در عصر امام حسن (ع) و امام حسین (ع) مردمی صاحب سلاح و جنگجو به شمار می‌آمدند که در برابر مزد به هر جنایتی تن می‌دادند و شمشیر برنده‌ای در دست جباران بودند. اینان با استقبال از فتنه‌ها و آشوبها، به قدری بر شوکت و قدرت خود افزوده بودند که شهر کوفه را به آنان نسبت می‌دادند و می‌گفتند: کوفه الحمراء.^{۲۱}



○ **بی تفاوتها:** بیشترین سهم جمعیت کوفه در کربلا، از آن افراد بی تفاوت و ابن الوقتی بود که قصدی جز دنیا خواهی نداشتند. این گروه هنگامی که احتمال پیروزی مسلم را زیاد دیدند به او پیوستند، اما با ظهور آثار شکست یکباره او را تنها رها کردند. با آنکه خود، امام را دعوت کرده بودند اما چون احتمال پیروزی ندادند، وعده و وعیده‌های ابن زیاد را پذیرفته و به سپاه یزیدیان در کربلا ملحق شدند.

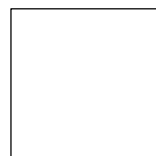
اینان همان دین فروشانی اند که فرزدق در مکالمه با امام حسین (ع) اینگونه توصیفشان کرد:

قلبهای آنان با توست و شمشیرهایشان علیه تو کشیده شده است.^{۲۲}

□ چه کسانی امام را به کوفه دعوت کردند؟

آغاز حرکت امام حسین (ع) و یارانش به سوی عراق، به دنبال نامه نگاری‌های فراوان کوفیان در دعوت از امام حسین (ع)، صورت پذیرفت. چرا عراقیان امام حسین (ع) را نزد خود خواندند؟ آنها چه می‌خواستند و چرا حسین (ع) را پس از دعوت، تنها گذاشتند؟ آیا جملگی از بدعت‌هایی که در دین پدید آمده بود رنج می‌بردند؟ آیا همه می‌خواستند سنت رسول خدا (ص) احیا گردد؟ اگر چنین بود؛ چرا نهضت، پایانی چنین غم‌انگیز داشت؟ دعوت کنندگان را می‌توان به گروه‌های زیر تقسیم نمود:

۱. گروهی از نامه نگاران مانند سلیمان بن صرد، رفاعه بن شداد و مسیب بن نجبه از شیعیان خاص علی (ع) و اقلیتی پای بند به دین و اجرای احکام اسلامی بودند و می‌دیدند که حدود شریعت معطل مانده و فقه و سنت رسول الله (ص) بازیچه حکومت‌ها شده است. اینان حکومت عدل علوی و شاید حاکمیت نبوی را درک کرده و انحراف حاکمان اموی از سیره نبوی، آنها را به ستوه آورده بود و



خودداری امام حسین(ع) از بیعت با یزید، فرصت مغتنمی برای قیامشان علیه بنی امیه بود.

۲. اختلاف و جنگ بین شامیان و کوفیان در عصر معاویه و بی‌توجهی عمدی معاویه به کوفه و تنزل آن به یک شهر عادی، گروهی را بر آن داشت تا عظمت کوفه در زمان علی(ع) و مرکزیت خلافت اسلامی را احیا کنند. روشن است که بازگشت عظمت از دست رفته به کوفه، پیامدهای اقتصادی و مالی فراوانی برای ساکنان شهر در پی داشت.

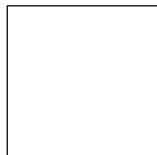
۳. گروهی که سالها پیش برای شرکت در فتوحات اسلامی و برخورداری از غنایم جنگی به این آمادگاه نظامی - کوفه - آمده بودند و شاهد بودند که آسیب‌های ناشی از جنگ برای اینان و بهره‌گیری ظالمانه از بیت‌المال نصیب دیگران شده، پیوسته مترصد فرصتی بودند تا اگر بتوانند حق خود را بستانند.

۴. گروهی که در نتیجه شور و هیجان زایدالوصف نامه نگاری‌ها، جو غالب آنها را گرفته و اقدام به نامه نگاری کردند.

۵. گروهی از سران و متنفذان قبایل مانند شیبث بن ربیع، حجار بن ابجر، عزرة بن قیس، و... که چندان دل خوشی از اهل بیت(س) نداشتند ولی برای آنکه از قافله عقب نمانند و در حکومت آینده امام، نفوذ و ریاست خود را حفظ کنند، احساساتی‌ترین نامه‌ها را به حضرت نوشتند اما هم اینان در موقعیت‌های حساس سپاه عمر بن سعد، جای گرفتند به گونه‌ای که امام در روز عاشورا، اینان را با نام خطاب کرده و فرمودند:

ای شیبث بن ربیع! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای یزید بن حارث! آیا شما نبودید که به من نوشتید که میوه‌ها رسیده و هنگام چیدن آنها شده و خرماها سبز شده و زمین پر از گیاه شده و سپاهی آماده در انتظار توست، پس بشتاب.^{۲۳}

ناهمگونی فکری دعوت کنندگان امام(ع) به کوفه،



بی تردید عکس العمل‌های گوناگونی نسبت به یاری امام(ع) پدید آورد و سرانجام منجر به حادثه‌ای بزرگ در تاریخ ادیان الهی شد، حادثه‌ای که پیروان هیچ یک از ادیان گذشته، نسبت به اولاد پیامبر خویش چنین نکرده بودند.

□ علل و عوامل ریزش‌ها در قیام عاشورا

کربلا گرچه به ظاهر آوردگاه پیکار حق و باطل، اما در واقع عرصه ابتلا و آزمون بزرگ انسان‌ها بود در یک سو، بزرگ‌مردانی مجاهد که با امام خویش پیمان خون بستند و در وفای به این عهد سربلند شدند و سالارشان ابا عبدالله الحسین(ع) در شب عاشورا به زینب کبرا - که نگران وفای اصحاب بود - این‌گونه اطمینان خاطر داد:

و الله لقد نهرتهم و بلوتهم... يستأنسون بالمنية دوني استثناس الطفل بلين امة؛^{۲۴}
به خدا سوگووند! من ایشان را آزمایش کردم، بلکه چند بار هم از خود راندم و به این نتیجه رسیدم که آنان مرگ در حضور مرا بیشتر دوست دارند و به آن بیشتر از طفل نسبت به شیر مادر مأنوسند.

و سید الساجدین(ع) در مراتب آزمایش یاران پدرش می‌فرماید:
خود شاهد بودم که پدرم در شب عاشورا به اصحابش فرمود: اینک شب در آمده و راه‌گریختن بر شما گشوده شده، پس این شب را غنیمت شمارید و بگریزید که این گروه جفاکار مرا می‌طلبند و با دیگری کاری ندارند. اگر مرا بکشند از پی شما نخواهند آمد.

ایشان گفتند:

به خدا سوگوند! که این هرگز نخواهد شد.

حضرت فرمود:

فردا کشته خواهید شد و یکی از شما زنده نخواهد ماند.

ایشان گفتند:

حمد می‌کنیم خداوندی را که ما را مشرف کرده است به این کرامت که با تو شهید شویم.

پس ایشان دل بر شهادت گذاشتند و حضرت ایشان را دعا کرد.^{۲۵}

و در سایه چنین ایمان و اعتقادی بود که امام به یارانش فرمود:

سر بالا کنید و نظر کنید. چون نظر کردند، درجات و منازل خود را در بهشت دیدند. پس حضرت منزل هر یک را به او نشان داد تا آنکه همه منازل خود را شناختند و حور و قصور و نعمت‌های موفور خود را دیدند و به این سبب در آن صحرا روبه نیزه و شمشیر می‌رفتند که زودتر به منزل خود برسند و به نعیم ابدی متنعم گردند.^{۲۶}



چه مردان بزرگی همچون حبیب و مسلم که از آغاز با حضرت بودند، یا دیگرانی چون حرّ و زهیر که بعدها به امام پیوستند و چه کسانی که با حضور در این حادثه، بزرگ و جاودان شدند، جملگی رویش‌های نهضت حسینی‌اند.

اما در سوی دیگر، دون‌صفتانی که با ادعای شیعه‌گری و پیروی از امام، هرگونه جفایی را بر امام روا می‌داشتند، منافقانی که تا منافع و هوسهای شیطانی تأمین می‌شد وفادار بودند؛ در غیر این صورت اردوگاه دشمن را بر می‌گزیدند تا از زخارف دنیا بهره‌ای گیرند. اینان افرادی بودند که امام حسین(ع) تا آخرین لحظات از هدایت و دعوت آنها غافل نبود، اما تنها قلوب مستعد درک پیام امام، قابلیت چنین هدایتی داشتند.

این گروه، ریزش‌های حادثه عاشورایند که به برخی از علل و عوامل ریزشهای این عصر می‌پردازیم:

○ ۱. دنیا خواهی

جلوه‌های زندگی دنیا، سبب تعلق خاطر می‌شوند و انسان دل بسته را دست و پا نیز می‌بندد. روند گرایش به تجمل و ازدیاد ثروت که پس از رحلت نبی مکرم اسلام(ص) با بدعت‌های خلفا در تخلف از سیره آن حضرت آغاز شد؛ در دوره عثمان بيم پیامبر(ص) را که فرمود: «بیشترین ترس من برای امت، جلوه‌های دنیا و زیاده خواهی آن است»،^{۲۷} محقق ساخت.

دلی که مالا مال از حبّ مال و جاه گردد، دیگر توانایی پذیرش را نیز ندارد. نمودهای فراوانی از دنیاخواهی کوفیان در تاریخ ثبت است:

هنگامی که علی(ع) در سال ۳۶ هجری از این مردم برای مقابله با بصریان در جمل دعوت به یاری کرد، چون ضریب موفقیت امام کم و احتمال شکست وجود داشت، با تأکیدات حضرت تنها ۱۲ هزار نفر کوفی حضور یافتند.^{۲۸} اما در صفین که حکومت امام در کوفه تثبیت شده بود، بین ۶۵ تا ۱۲۰ هزار نفر، در سپاه حضرت گردآمدند.^{۲۹}

در حادثه کربلا، عمر بن سعد که وعده‌های فریبای حکومت و پول، چشمان او را خیره کرده بود، مورد خطاب امام قرار گرفت:

ای پسر سعد! آیا تصمیم داری با من بجنگی؟ آیا از خداوندی که بازگشت تو به سوی او خواهد بود نمی‌ترسی؟ مرا می‌شناسی و می‌دانی پدر من چه کسی است؟ آیا نمی‌خواهی با من باشی و



دست از این‌ها برداری که این به پسند خدا نزدیک‌تر است.^{۳۰}

عمر سعد پاسخ داد:

می‌ترسم در این صورت خانه‌ام را در کوفه خراب کنند.

امام فرمود: من با هزینه خودم، برایت خانه‌ای می‌سازم.

عمر سعد باز بهانه جویی کرد و گفت: می‌ترسم باغ و نخلستانم را در کوفه مصادره نمایند.

امام فرمود: من در حجاز بهتر از آن به تو می‌دهم.

عمر سعد باز بهانه جویی کرد و امام وقتی از هدایت او ناامید شد، او را نفرین کرد که

آرزوی حکومت ری را به گور خواهد برد و همان‌گونه شد.^{۳۱}

و عمق کلام آن حضرت در کربلا بهتر درک می‌شود که فرمود:

الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم، یحوظونه مادرت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء
قل الدیانون.^{۳۲}

مردم بندگان دنیایند و دین امری لیسیدنی است که بر زبان آنها افتاده است، و تا هنگامی به دنبال دین می‌روند که معیشت آنان برقرار باشد، اما زمانی که در آزمایش افتند، تعداد دینداران اندک خواهند بود.

○ ۲. وحشت مردم از اختناق امویان

سیاست تهدید و ارعابی که عبیدالله بن زیاد در کوفه به کار انداخت، می‌تواند عامل مهمی در ریزش مردم کوفه از نهضت حسینی باشد. آغاز این حرکت با شهادت میثم و آنگاه رشید، مسلم بن عقیل و هانی تداوم یافت. همین ترس حاکم بر مردم سبب شد علی‌رغم اعتقاد آنان به حقانیت امام و نمایندگی‌اش، مسلم را تنها در شهر رها کنند زیرا از حاکم کوفه شنیده بودند که هر رئیس قبیله‌ای که مخالفی را پناه دهد و معرفی نکند، جلوی خانه‌اش به دار آویخته خواهد شد.^{۳۳} و این سخن فرزند زیاد همواره در گوش آنان بود که من مأمور بر خورد شدید با مخالفانم و با تازیانه و شمشیر با آنان برخورد می‌کنم.^{۳۴}

عبیدالله برای رسیدن به این هدف از مزدورانی مانند شبت بن ربیع بسیار بهره برد. او به فرمان عبیدالله تلاش بسیار نمود تا با ترساندن مردم کوفه، آنان را از گرد مسلم بپراکند.

مقام معظم رهبری درباره تأثیر تلاشهای خائنانه شبت در حادثه عاشورا و تاریخ اسلام می‌فرماید:



اگر امثال شیب بن ربعی در یک لحظه حساس از خدا می ترسیدند، به جای این که از ابن زیاد بترسند، تاریخ عوض می شد. آنها آمدند و مردم را متفرق کردند. کاری که ابن زیاد کرد، یک عده از همین خواص را بین مردم فرستاد که مردم را بترسانند مادرها و پدرها را، تا بگویند با چه کسی می جنگید؟ چرا می جنگید؟ برگردید، پدرتان را در می آورند. اینها یزیدند، اینها ابن زیادند، اینها بنی امیه اند و اینها پول و شمشیر و تازیانه دارند ولی آنها چیزی ندارند. مردم را ترسانند، به مرور همه متفرق شدند.^{۳۵}

○ ۳. وابستگی مردم به حکومت

قدرت مالی حکومت اموی و وابستگی شدید مردم کوفه به این توان مالی، می تواند عاملی در ریزش مردم آن شهر از حماسه حسینی دانست.

در آن عصر، درآمد مردم کوفه از دو راه تأمین می شد: ۱. کسب و کار. ۲. دریافت عطا و رزق از حکومت. خلیفه دوم برای آنکه همیشه سپاه آماده ای داشته باشد که به شغل دیگری مشغول نباشد، حقوق سالانه ای برای این سربازان قرار داد و ملاک پرداخت آن صحابی بودن، دفعات حضور در پیکارها و... بود. این حقوق که در نظام حکومتی «عطا» خوانده می شد از محل فتوحات و خراج سرزمین های تازه فتح شده تأمین می شد و بین سیصد تا دو هزار درهم در سال برای افراد متفاوت بود.^{۳۶}

امیر مؤمنان علی (ع) این نظام را پذیرفت اما پرداخت های متفاوت را لغو و به تساوی بین افراد تقسیم می فرمود.^{۳۷}

رزق هم کمک های جنسی مانند خرما، جو، روغن و... بود که ماهانه به طور بلاعوض داده می شد. از زمان معاویه به بعد، ملاک های خلفای پیشین برای عطا از بین رفت و تنها تقرب به دستگاه اموی و میزان سرسپردگی به آن حکومت تعیین کننده مقدار عطا شد.^{۳۸} در این دوره، مخالفان - شیعیان - همواره به قطع عطا تهدید می شدند و حکومت از این به عنوان برترین حربه در جلب حمایت های مردمی سود می جست هنگامی که مسلم بن عقیل، قصر عبیدالله را در محاصره آورد، یکی از شگردهای عبیدالله، تشویق مردم به افزایش عطا در صورت پراکنده شدن و تهدید به قطع عطا در صورت ادامه محاصره بود.^{۳۹} چنانچه با همین شیوه توانست لشکر عظیمی از مردم کوفه را که دلهاشان با امام (ع) بود، علیه آن حضرت وارد جنگ کند.^{۴۰}

او این کار را با پرداخت عطا به رؤسا و بزرگان کوفه انجام داد تا مشوق عامه مردم در این گرایش باشند. سالار شهیدان، اباعبدالله الحسین (ع)، در روز عاشورا به هنگام اتمام حجّت با



کوفیان، وقتی مشاهده فرمود که اینان با سر و صدا مانع سخنان حضرتند، به عطا به عنوان یکی از عوامل رزیش اشاره کرده فرمود:

همه شما عصیان مرا ورزیدید و به سخنان من گوش فرا نمی‌دهید (چراکه) عطاهاى شما از مال حرام فراهم آمده و شکمهایتان از حرام انباشته شده، پس باعث شده تا بر قلوبتان مهر زده شود.^{۴۱}

مجمع بن عبدالله عائذی، پس از پیوستن به امام در کربلا، در پاسخ آن حضرت که از حال مردم کوفه پرسیدند، عرض کرد:

اشراف و بزرگان کوفه، رشوه‌های کلانی از حکومت دریافت کرده و حکومت جوال‌های آنها را بر کرده تا محبت آنان را به خود جلب کند، پس آنها یک پارچه علیه تو جنگ می‌کنند.^{۴۲}

○ ۴. تابع احساسات بودن

به شهادت تاریخ، هرگاه حاکمی توانست احساس این مردم را تحریک و از آن بهره گیرد، خیل مردمان کوفی را همراه خود داشته و گرنه با بی‌وفایی آنان روبه‌رو می‌شد. شاید شهره شدن کوفیان به غدر و فریب کاری و زبانشدن ضرب المثل‌های «اغدر من کوفی؛ فریبکارتر از کوفی»؛ «الکوفی لا یوفی؛ کوفی وفا ندارد»، ناشی از رشد این خصیصه (احساساتی بودن) کوفیان باشد.

و گویا فرموده سالار شهیدان که: خدایا! اهل عراق مرا فریب دادند و از راه خدعه وارد شدند،^{۴۳} اشاره به همین مطلب باشد چرا که امام (ع) می‌خواست به احساسات و خواست مردم بها دهد و آن را به راه صواب هدایت نماید و چه بسا اگر آن حضرت موفق به حضور در کوفه می‌شد، می‌توانست چنین کند، اما دشمن پیشدستی نمود و آنچه را که امام آماده کرده بود، علیه حضرت به کار گرفت. چنانچه حضرت در عاشورا فرمود:

ای اهل عراق! ما را با اشتیاق به فریادری خواستید و ما برای فریادری شما آمدم، پس شمشیری که در دستانتان بود، علیه ما تیز کردید و آتشی را که ما بر ضد دشمنان شما و خودمان افروخته بودیم، برای سوزاندن ما آوردید.^{۴۴}

جلوه دیگری از این احساسات را پس از واقعه عاشورا به هنگام ورود کاروان اسرا به کوفه می‌بینیم که با سخنان اهل بیت، اینان گریه و شیون سردادند تا جایی که ام‌کلثوم از آنها پرسید:

شما که بر ما می‌گریید، پس چه کسی خاندان ما را کشته است.^{۴۵}



سلیمان بن صدق خزاعی رهبر توابین و مختار ثقفی از افرادی بودند که توانستند از احساسات کوفیان بیشترین بهره را در پیشبرد قیام خود ببرند.

○ ۵. نظام ناپذیری کوفیان

بافت جمعیتی متنوع و گونه‌گون کوفه متشکل از صحرائشینان و قبایل بدوی که بنا به ضرورت، زندگی شهری را پیشه کرده بودند و تنافی این زندگی با مدل اولیه زندگی آنها که آزادی بی‌قید و شرط و زیر دستور دیگری نرفتن از مشخصه‌های آن بود، سبب شد تا کوفیان با هر حاکمی مخالفت کنند و زیر اطاعت او نروند. تا آنجا که خلیفه دوم در باره‌شان می‌گوید:

چه مصیبتی بالاتر از این‌که با صد هزار جمعیت روبه‌رو باشی که نه آنها از امیران و نه امیران از آنها خوشنودند.^{۴۶}

تاریخ گواهی می‌دهد که اینان چه با امیران عادل‌ی همچون علی (ع) و عمار یاسر و چه با امیران ستمگری مانند زیاد بن ابیه سر ناسازگاری داشتند.

○ ۶. ابن‌الوقتئی

در میان خیل کوفیان، بودند نامردانی که به اقتضای منافعشان تغییر چهره می‌دادند. اگر سودشان در حمایت از علی (ع) و اهل‌بیت بود، بدانان گرایش می‌یافتند و اگر نفعی در یاری ظالمانی چون معاویه می‌دیدند، دل در گرو مطامع آنان می‌نهادند. اینان به راحتی چرخش مواضع داشتند بدون آنکه این بوقلمون‌صفتی و ابن‌الوقتئی را برای خویش ننگی بدانند.

شبت بن ربیع، مشتی از این خروار است. مرد هزار چهره‌ای که در آغاز از یاران «سجاح» مدعی دروغین پیامبری بود و آنگاه اسلام آورد. در محاصره خانه عثمان جزو انقلابیون بود و بعد از آن از این کار توبه کرد. بعدها در زمره یاران امیر مؤمنان علی (ع) درآمد و به همراه عدی بن حاتم سفیر آن حضرت نزد معاویه شد، در صفین با آنکه در رکاب علی (ع) جنگید، در نهروان جزو خوارج گردید.

در عصر قیام سالار شهیدان، از جمله افرادی بود که با تمام توان کوشید تا به عمر سعد سه مطلب را القا کند: امام (ع) (نعوذبالله) کافر حربی است، قتل امام واجب است و قتل امام در ماه حرام اشکال شرعی ندارد.



سالار شهیدان او را در عاشورا به نام خطاب کرده و فرمود:
مگر شما به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و اطراف سرسبز شده و
اگر بیایی لشکری برایت مهیاست.^{۴۷}

نقش او در سپاه عمر سعد در فاجعه کربلا کلیدی بود. پس از آن
حادثه عظیم، به شکرانه پیروزی یزید بر امام(ع) در کوفه مسجدی
ساخت. سپس او که این‌گونه به امام خیانت کرده بود، به‌طور غیر
منتظره‌ای در حرکت توأبیین و قیام مختار رئیس نیروی انتظامی مختار
شد و عجیب‌تر آن‌که در قتل مختار نیز سهیم بود.

◀ سه مصداق و سه‌گونه ریزش

نینوا عرصه رویش‌ها و بالندگی انسانهای بزرگی است که با گوشه
چشمی و یا نور هدایتی، به فلاح و رستگاری نائل شدند. حرّ بن یزید،
زهیر بن قین، سعد بن حرث، ابوالحتوف و گروه پیوستگان به امام در
شب عاشورا، حتی غیرمسلمانانی چونان وهب بن عبدالله مسیحی و
یحیی حرّانی یهودی پاکبازانی بودند که شمیم دعوت حسینی آنان را
سر مست آن عشق الهی کرد.

به زیبایی همین رویش‌ها، زشتی ریزش‌ها لکه‌نگی بر پیشانی
تاریخ نهاد که هرگز ستردنی نیست. کالبدشناسی ریزش‌ها را در کلام
نورانی سالار شهیدان عشق می‌جوئیم، آنجا که در جلسات مخفی
دوره معاویه در صحرای منی، ضمن اشاره به منزلت عالمان مسلمان
و عدم استفاده از فرصت‌های به دست آمده، زمینه‌های سلطه بنی‌امیه
را در حالات روحی مردم و خصیصه اصلی آنان یعنی بیم از مرگ بیان
می‌فرماید:

فلامالاً بذلتموه و لا نفساً خاطرتم بها للذی خلقها و لا عشیره
عادیتموها فی ذات الله و لکنکم مکنتم الظلمة من منزلتکم و
اسلمتم امور الله فی ایدیهم، یعملون بالشبهات و یسیرون فی
الشهوات سلطهم علی ذلک فرارکم من الموت.^{۴۸}
نه مالی در راه خدا دادید و نه جانی را به خاطر خدایی که آن را
آفریده به خطر افکندید و نه با خویشانی به خاطر خدا دشمنی



ورزیدید، لکن ستمگران را تمکین کردید و اجازه دادید تا بر شما سلطه یابند و کارهای خدایی را به دست آنها سپردید، آنهایی که کارهای شبهه‌آمیز می‌کنند و دنبال شهواتند. چرا این کار را کردید، برای این‌که از مرگ فرار کردید.

در کربلا، هم ریزش فردی و هم ریزش گروهی را شاهدیم. در ریزش گروهی می‌بینیم که:

چون کاروان حسینی به منزلگاه ثعلبیه رسید، از کوفه خبر شهادت حضرت مسلم به امام (ع) رسید. اباعبدالله (ع) چند بار آیه استرجاع بر زبان جاری کرده و آنگاه این نامه را برای مردم قرائت کردند:

«همانا خبر دهشت‌انگیزی به ما رسیده و آن کشته شدن مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله یقطر است و همانا شیعیان ما دست از یاری ما کشیده‌اند. پس هر که می‌خواهد باز گردد، باکی بر او نیست و باز گردد و ذمه و عهده‌ای از ما بر او نیست.»

بلافاصله پس از سخنان حضرت، مردم از گرد امام پراکنده شده و به چپ و راست رفتند تا این‌که فقط همراهانی گرد امام باقی ماندند که از مدینه همراه حضرت آمده بودند.

شیخ مفید می‌گوید: امام می‌دانست عربهایی که همراه کاروان شده و امام را اطاعت می‌کنند، بر این گمان‌اند که او به شهری در خواهد آمد و مردم آنجا فرمان‌پذیر حضرت خواهند شد و حضرت این معنا را خوش نداشت و می‌خواست اینان سرانجام راهی را که می‌روند بدانند و ندانسته اقدام به کاری نکنند.^{۴۹}

در اوج حادثه کربلا نیز طبری مصداقی دیگر را از ریزش گروهی از شاهدان حادثه نقل می‌کند. شیوخی از اهل کوفه بالای تلی ایستاده بودند و گریه و دعا می‌کردند و می‌گفتند: خدایا! حسین را یاری کن. راوی گوید به آنان گفتم: دشمنان خدا! چرا پایین نمی‌روید و حسین را یاری نمی‌کنید؟

معلوم می‌شود کسانی که دم از محبت اهل بیت می‌زدند، سیاهی لشکر بودند و در موقع شهادت، بالای بلندی رفته بودند تا خوب



تماشا کنند که چه بلاهایی بر سر حسین می آورند و چون می دیدند گریه می کردند، چنین افرادی در سپاه ابن سعد نبودند، بلکه این جماعت از شیوخ و رؤسا بودند و امرای لشکر هم از شورش همین افراد وحشت داشتند ولی حبّ مال آنان را به کربلا کشانیده بود.^{۵۰} اشاره به سه نمونه بیانگر انگیزه‌های کلی جدایی نیروها در نهضت حسینی است:

□ ۱. عبیدالله بن حر جعفی و بیم از جان

عبیدالله بن حرّ جعفی از هواداران عثمان بود که در جنگ صفین در سپاه معاویه حضور داشت و بعد از شهادت امام علی(ع) در کوفه مسکن گزید. او با آنکه سابقه خوبی نداشت، مورد دعوت امام(ع) قرار گرفت تا به صراط مستقیم الهی هدایت شود.

امام حسین(ع) در منزلگاه بنی مقاتل، خیمه، اسب و نیزه‌ای را در حوالی خود مشاهده کرد و چون از نام صاحب آن سؤال کرد، معلوم شد متعلق به عبیدالله بن حرّ جعفی است.

امام(ع)، حجاج بن مسروق جعفی را نزد او فرستاد و عبیدالله پرسید چه پیامی آورده‌ای. گفت: هدیه‌ی پر ارزش و گرانبهایی را برایت به ارمغان آورده‌ام و آن این است که حسین بن علی(ع) از تو دعوت کرده یاری اش کنی. اگر در حضور او با دشمنانش بجنگی، مأجور خواهی بود و اگر کشته شوی، به فیض شهادت خواهی رسید.

عبیدالله گفت: به خدا سوگند! من از کوفه بیرون نیامدم مگر به جهت این که دیدم جمعیت کثیری بر ضدّ حسین(ع) قیام کرده و می خواهند با او بجنگند و شیعیانش را خوار و زبون سازند. من با مشاهده این اوضاع و احوال یقین کردم او کشته خواهد شد. بنابراین نمی توانم او را یاری کنم و اصلاً دوست ندارم که او مرا ببیند و یا من او را ببینم.^{۵۱}

چون حجاج پاسخ منفی عبیدالله را برای امام آورد، حضرت شخصاً از جابر خاست و با چند نفر از اهل بیت و اصحاب نزد او رفتند، چون وارد خیمه شدند، حضرت را در صدر مجلس نشاند.

عبیدالله می گوید: من هرگز کسی را همانند حسین(ع) در عمرم ندیدم، هنگامی که حسین به سوی خیمه‌ام می آمد، چنان جاذبه‌ای داشت که من در هیچ چیز آن جاذبه را ندیده بودم و چنان رقتی در من پدیدار شد که تاکنون نسبت به هیچ کس در من چنین رقتی پیدا نشده بود. آن لحظه‌ای که دیدم به هر سو که می رود، کودکان خردسال اطرافش حلقه می زدند. به محاسنش نظر کردم همانند بال کلاغ سیاه بود. بدو گفتم: آیا این



سیاهی موی شماست یا خضاب کرده‌ای؟ فرمود: پیری زود به سراغ من آمد و تو می‌دانی این خضاب است.

پس از آن که مجلس آماده شد، ابی‌عبدالله(ع) حمد و ثنای پروردگار را به جای آورد و فرمود:

ای پسر حر! مردم شهر شما دعوت‌نامه‌هایی برای من نوشتند که همه آماده یاری من هستند و درخواست کردند که به سوی آنها بیایم و هم اکنون وضع آن طور که آنها نوشته‌اند نیست. ۵۲ و تو نیز گناهان بسیاری مرتکب شده‌ای، آیا می‌خواهی توبه کنی تا گناهانت از بین برود و از آنها پاک گردی؟!

عبیدالله گفت: چگونه ممکن است جبران آن همه گناه، ای پسر پیامبر(ص)؟! امام فرمود: فرزند دختر پیامبرت را یاری کن و در رکاب او با دشمنانش بجنگ. عبیدالله گفت: به خدا سوگند! من می‌دانم هر کس از فرمان تو پیروی کند، سعادت‌مند خواهد شد ولی من احتمال نمی‌دهم که بتوانم برای شما مفید باشم، زیرا وقتی از کوفه بیرون می‌آمدم حتی یک نفر را ندیدم که تصمیم بر یاری شما داشته باشد و شمارا به خدا سوگند می‌دهم که مرا از این امر معاف داری که من به سختی از مرگ گریزانم ولی اینک اسب خود را به نام «مُلحِقَه» به شما می‌دهم، اسبی که با آن کسی را تعقیب نکردم جز آنکه به آن دست یافتم و هیچ کس مرا تعقیب نکرده جز آنکه از چنگال دشمن نجات یافته‌ام.

امام فرمود: حال که از نثار جان خود دریغ داری، ما نیز نه به اسب و نه به خودت نیازی نداریم و من از افراد گمراه برای خود نیرو نمی‌گیرم ولی همان طور که تو مرا نصیحت کردی، من نیز تو را نصیحت می‌کنم تا می‌توانی خود را به جای دور دستی برسان که صدای مظلومیت و استغاثه ما را نشنوی و پیش آمده‌ای ما را نبینی. به خدا سوگند! اگر کسی صدای استغاثه ما را بشنود و ما را کمک نکند، خداوند او را به آتش دوزخ سرنگون خواهد کرد. ۵۳

می‌بینیم عبیدالله با آنکه مظلومیت و حقانیت امام را درک کرده و به سعادت‌مندی انسان‌های در راه او اعتقاد داشت، اما بیم از جان او را از زمره جاودانگان همیشه تاریخ خارج ساخت.



□ ۲. طرماح بن عدی طائی، ترجیح کار دنیا بر یاری امام

طرماح بن عدی طائی، فرستاده امیرمؤمنان علی(ع) به سوی معاویه،^{۵۴} در بین قبیله‌اش دارای جایگاه رفیع و شریفی بود. در میانه راه کربلا، در منزلگاه «عذیب المجانات»، چهار سوار از کوفه به امام حسین(ع) پیوستند که طرماح راهنما و یکی از آنان بود و چون حرّ قصد بازداشت آنها را کرد، امام(ع) اینان را یاران خود خواند و به شدت از آنها محافظت کرد. در همین منزلگاه، امام حسین(ع) برای آنکه از بیراهه به کوفه برود، کسی را می‌خواست که به راه آشنا باشد. طرماح اعلام آمادگی کرد و در جلو کاروان حسینی به راه افتاد و ضمن حرکت، اشعاری را در منزلت شأن کاروانیان و پستی بنی‌امیه و دشمنان امام حسین(ع) زمزمه می‌کرد.^{۵۵}

طرماح به امام عرض کرد: با شما یاران اندکی می‌بینم و همین لشکریان حرّ در مبارزه با شما پیروزند و من یک روز پیش از آمدن از کوفه، مردم انبوهی را در بیرون شهر دیدم که آماده جنگ با شما می‌شدند و من تاکنون چنین لشکر عظیمی ندیده بودم، تو را به خدا سوگند! تا می‌توانی به آنان نزدیک مشو.

طرماح آنگاه از روی خیرخواهی پیشنهادی به امام داد که: اگر می‌خواهی که در مأمونی فرود آیی که سنگر تو باشد تا تدبیر کار خویش کنی و تو را چاره‌کار معلوم گردد، با من بیا تا تو را در کوه آجا فرود آورم، به خدا سوگند که این کوه سنگر ما بوده و هست و ما را از پادشاهان غسان و حمیر و نعمان بن منذر حفظ کرد و به خدا سوگند هیچ‌گاه تسلیم نشدیم و این خواری را به خود نخریدیم، قاصدی نزد قبیله طی در کوه «اجا» و «سلمی» بفرست. ده روز نگذرد که قبیله طی سواره و پیاده نزد تو آیند و تا هر زمان که خواهی نزد ما باش و اگر خدای ناکرده اتفاقی رخ دهد، من با تو پیمان می‌بندم که ده هزار مرد طائی پیش روی تو شمشیر زنند و تا زنده‌اند نگذارند دست هیچ‌کس به تو برسد.

امام فرمود: خداوند تو و قبیله‌ات را جزای خیر دهد. ما و این گروه - اصحاب حرّ - پیمانی بسته‌ایم که نمی‌توانم از آن بازگردم، معلوم نیست، عاقبت کار ما و آنها به کجا می‌انجامد.^{۵۶} طرماح می‌گوید: من با امام حسین(ع) وداع کردم و گفتم: خدا شر جن و انس را از تو دور گرداند، من برای کسان خویش از کوفه آذوقه آورده‌ام و نفقه آنها نزد من است، من می‌روم و آذوقه آنها را می‌رسانم و بعد به سوی تو باز می‌گردم و اگر به تو برسیم، البته تو را یاری خواهیم کرد.



امام فرمود: اگر قصد یاری داری، شتاب کن، خدا تو را ببخشد.

طرمّاح می‌گوید: دانستم که امام به یاری مردان محتاج است، نزد اهل خویش رفته و کار آنها را اصلاح نموده و وصیت کردم و در بازگشت شتاب کردم تا به عذیب المجانات رسیدم که خبر کشته شدن امام حسین (ع) را به من دادند.

می‌بینید که طرمّاح نسبت به امام معرفت خوبی داشت و خیرخواه صادقی برای امام (ع) بود تا آنجا که چند بار مورد دعای آن حضرت واقع شد، اما رساندن آذوقه به خانواده و ترجیح دادن آنان به یاری امام (ع) و اولویت بخشی آنان در رفع گرفتاریشان، او را از فیض یاری امام معصوم (ع) محروم کرد.

□ ۳. ضحاک بن عبدالله مشرقی؛ یاری امام به شرط پیروزی

ضحاک از اصحاب امام (ع) در کربلا بود که با شرط به کاروان امام پیوست و با همان شرط در آخرین لحظات، امام را تنها گذاشت. ضحاک می‌گوید:

چون دیدم اصحاب امام حسین (ع) یکی پس از دیگری شهید می‌شوند و دیگر کسی غیر از سوید بن عمرو و بشیر بن عمرو، از یاران امام باقی نمانده، خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: شرطی که میان من و شما بود، یادتان هست؟ روزی که در رکاب شما آمدم، من شرط کردم مادامی از شما دفاع خواهم کرد که شما یاورانی داشته باشید و آنگاه که شما یاور و مدافعی نداشتید، من در برگشتن آزاد باشم و شما این شرط را قبول کردید.

امام (ع) مرا تأیید کرد و فرمود راست می‌گویی، اما چگونه می‌توانی از میان این همه دشمن جان سالم به در ببری؟ اگر می‌توانی خودت را نجات بدهی از طرف من آزادی.

ضحاک می‌افزاید: پس از آن اسبم را که در خیمه یکی از دوستان پنهان کرده بودم برداشتم و سواره از کنار اهل کوفه بیرون رفتم، پانزده نفر از آنها تا روستای شفییه در نزدیکی ساحل فرات مرا تعقیب کردند، در آنجا که به من رسیدند، چند نفرشان مرا شناختند و چون پسر عمومی من بودند، مرا به حال خود گذاشتند.

□

◁ بی‌نوشتها

۱. فتوح البلدان، بلاذری، ص ۴۳۴، مترجم.
۲. طبقات الکبری، ابن سعد وای، ج ۶، ص ۷، دارصادر بیروت، فتوح البلدان، ص ۴۴۸.
۳. الامامة و السياسة، ابن قتیبہ دینوری، ج ۱، ص ۴۷.



۴. تشیع در مسیر تاریخ، دکتر سید حسین جعفری ترجمه محمد تقی آیت اللّهی، چاپ اول، ص ۱۰۷.
۵. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه ۳۴.
۶. همان، خطبه ۶۹.
۷. همان، خطبه ۹۷.
۸. همان، خطبه ۲۷.
۹. مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۴۲۶ - تنبیه الاشراف، مسعودی، ص ۳۰۰ - اسد الغابه، ابن اثیر ج ۲، ص ۱۴.
۱۰. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱ - اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴ - استیعاب، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۸۳.
۱۱. ارشاد، شیخ مفید، ص ۲۷۰.
۱۲. علل الشرایع، شیخ صدوق، ص ۸۴.
۱۳. صلح امام حسن، راضی آل یاسین، ترجمه آیه الله خامنه ای، ص ۸۴.
۱۴. الخراج و الجرایح، راوندی، ص ۲۲۸، چاپ بیروت.
۱۵. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۱۰، ص ۱۱۰.
۱۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱.
۱۷. همان، ص ۲۱۵.
۱۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۱.
۱۹. پژوهشی پیرامون قیام امام حسین (ع)، سید جعفر شهیدی، ص ۵۶، نشر فرهنگ اسلامی.
۲۰. تجارب الامم، ابن مسکویه، ج ۲، ص ۵۷.
۲۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳.
۲۲. الدمعة الساکبه، محمد باقر بهبهانی، ج ۴، ص ۳۷۲، چاپ بیروت.
۲۳. جلاء العیون، علامه مجلس، ص ۵۷۲ - ۵۷۱، نشر سرور.
۲۴. همان.
۲۵. میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۱۵۵.
۲۶. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۳.
۲۷. همان، ص ۵۴۵.
۲۸. سخنان حسین از مدینه تا کربلا، نجمی، ص ۱۹۹.
۲۹. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۵، دارمفید.
۳۰. موسوعه، تحقیقات باقر العلوم، دارالمعروف، ص ۳۷۳.
۳۱. ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۴۲.
۳۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۴۲.
۳۳. سخنان مقام معظم رهبری، تاریخ ۷۵/۳/۲۰.
۳۴. الحیاه لاجتماعیه، ص ۲۵۰ - تنظیمات الجیش العربی، ص ۹۸.
۳۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.
۳۶. تنظیمات الجیش العربی، ص ۹۲.
۳۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۷.
۳۸. حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۴۵۳.
۳۹. موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۳۲.
۴۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۶.



۴۱. همان، ص ۵۰۰.
۴۲. همان، ص ۴۹۸.
۴۳. مقتل الحسين، عبدالرزاق مكرم، ص ۳۱۷.
۴۴. تاريخ طبري، ج ۲، ص ۲۴۳.
۴۵. بحار الانوار، علامه مجلسي، ج ۴۵، ص ۷.
۴۶. همان، ج ۱۰۰، ص ۷۹-۸۰.
۴۷. همان، ج ۴۴، ص ۳۷.
۴۸. تاريخ طبري، ج ۵، ص ۳۹۲.
۴۹. اخبار الطوال، دينوري ترجمه دامغاني، ص ۲۹۷.
۵۰. مقتل الحسين، مكرم، ص ۱۸۹.
۵۱. همان.
۵۲. وسيله الدارين في انصار الحسين، سيدابراهيم موسوي زنجاني، ص ۱۵۸، مؤسسه اعلمي بيروت.
۵۳. اعيان الشيعة، علامه محسن امين، ج ۷، ص ۳۹۶، دارالتعارف بيروت.
۵۴. الكامل، ابن اثير، ج ۴، ص ۵۰، دار صادر بيروت.
۵۵. نفس المهموم، محدث قمي، ص ۱۷۶، انتشارات علميه.
۵۶. الكامل، ج ۴، ص ۷۳.

